



نشریه فرهنگی، هنری، اجتماعی، به زبان های گیلکی و فارسی، آذر ۱۳۸۳، سال اول، شماره دوم، ۵۰ تومان
«نی‌ناکی» واژه‌ای گیلکی است، به معنای مردمک چشم.

وانی‌ویس:

یادداشت:

بازگشت به خویش، نه عقب‌گرد به گذشته!

هنگامی که از ادبیات و تاریخ و هنر و در یک کلام از هویت گیلک حرف می‌زنیم، همواره، این ترس وجود دارد که مبادا در «گذشته‌گرایی» غرق شویم. این هراس وجود دارد که خود را، در زندان سنت محبوس کنیم و چشمانمان را به‌روی حقیقت ببندیم.

اما آن چیزی که باید بدانیم این است که هویت، چیزی نیست که آن را از زیر خاک در آورده و پاک کنیم و پشت شیشه‌های موزه قرارش دهیم. و پس از این کار، تماشایش کنیم و به‌به و چه‌چه نماییم و بگوییم: نیاکانمان چقدر چیزهای قشنگ و رسم و رسوم جالب داشتند!

هنگامی که از قهرمانان و بزرگمردان خود سخن می‌گوییم، یا وقتی که می‌گوییم گیلک برای خود سالشماری دارد. آداب و رسوم دارد. زبان دارد. تاریخ دارد. قصد نداریم که این زبان و گاهشماری و آداب و رسوم را در پشت شیشه و درون موزه قرار دهیم و آن‌گاه به تماشایشان بنشینیم.

هدف ما باستان‌گرایی و افتخار به گذشته نمودن نیست. ما نمی‌خواهیم که به گذشته خود عقب‌گرد کنیم. ما می‌خواهیم که به خویشتن بازگردیم. نه به گذشته.

هویت با سنت تفاوت دارد. هویت در امروز جاری است. امروز به کار ما می‌آید. اگر هم از سنت سخنی می‌گوییم، به این خاطر است که هر قومی از سنت و گذشته خود «تجربه تاریخی» کسب می‌کند. این انباشت تجربه تاریخی، برای آن قوم «نگرش» می‌آورد.

ادامه در صفحه دوم

خودمان و گردسن، نه گذشته یا پساوگرد کودن!

وختی کی گیلک ادبیات و تاریخ و هنر و ئیتا کلام، گیلک هویت جه گب زئن دریم، همیشک^۱، آ ترس نهه کی نکتا^۲ «گذشته‌گرایی» مین دمیریم^۳. آن ترس نهه کی خودمانه، سنت قولدانه^۴ مین دکونیم و آمی چومه حقیقتان سر دبدیم.

اما، ئو چیزی کی وا^۵ بدانیم، آنه کی هویت، چیزی نیه کی ئونه، خاک جیری در باریم^۶ و پاکا کونیم و بنییم موزه مین، شیشه پوشت. آ کار پسی، ئونه فندریم^۷ و به‌به و چه‌چه بکونیم و بگوییم امی نیاکان چندی قشنگ چیز و خوروم رسم و رسوم داشتیدی!

وختی کی آمی پيله‌گلان^۸ جه گب زنییم، یا وختی کی گیم گیلک خوش ره سالشماری داره. آداب و رسوم داره. زبان داره. تاریخ داره. نخاییم کی آ زبان و آ گاهشماری و آ آداب و رسومه بنییم موزه مین، شیشه پوشت و ئو وخت بنیشیم و ئوشانه بپیراییم^۹.

آمی هدف باستان‌گرایی و گذشته‌یا گولاز کودن^{۱۰} نیه. آمو، نخاییم کی به آمی گذشته پساوگرد^{۱۱} بکونیم. آمو خاییم کی خودمانه وگردیم. نه گذشته‌یا.

هویت، سنت همره توفیر داره. هویت ایمروج مین جاریه. ایمروج به امی کار آیه. اگر نی سنت جه گب زئن دریم، آنه واسی ئیسه کی، هر قومی، خو سنت و گذشته جه، «تجربه تاریخی» هگیره^{۱۲}. آ تجربه تاریخی تلنبار بوستن، ئو قومه ره «فندرستن» آره^{۱۳}. و آ فندرستن، گوتن^{۱۴} ره ئیتا گب آره. قومی کی خو تجربه تاریخی‌یا به کار ببره، خو قدیم اشتباهانه

تیکرار نکونه. ادامه در صفحه دوم

گیلگی، زبان یا لهجه؟

همان بحث قدیمی و چند موضوع دیگر
از زبان آقای مجتبی میرمیران - بخش دوم و پایانی

شاندرمن و اسالم به آن گفتگو میشود.

(ب) تاتی که در چند آبادی از جمله سربخش رودبار به آن سخن می گویند.
(پ) کرمانجی که از گونه های کردی است که در فاراب و کرمانج عمارلو به آن سخن می گویند.

۳- ترکی آذری که گونه ای زبان غیرایرانی است که در منطقه آستارا رایج است. البته در بندرانزلی و توالش نیز سخنگویانی دارد.

در هر حال تفاوت های بنیادی میان گیلگی و تالشی وجود دارد و آنقدر تخصصی است که از سخن گفتن از آن در این موقع امتناع میکنیم.



توضیح و پوزش

در بخش اول گفتگو با جناب میرمیران، در توضیح ابتدای مقاله، از «پژوهشکده گیلان‌شناسی» به اشتباه با نام انجمن یاد شد که بدین‌وسیله از جناب میرمیران و کل مجموعه پژوهشکده گیلان‌شناسی پوزش می‌طلبیم.

ادامه وانویس:

پس نوا فیکر کودن کی هسا، بنیشیم و امی گیلگی گودشته‌یا، فارسی یا انگلیسی زبان همه به‌به و چه‌چه بکونیم. نه! آن به سنت و گودشته‌یا موزه مین نهن. آمو اما آنه نخاییم. امو، امی هویت و تاریخه، ایمروج ره خاییم. خاییم امی زمأ مین جاری بیه. نه کی شیشه پوشت جه، نونه بییراییم و نونه گولاز بکونیم و ایمروج ندرارگی مین، دیروچ خوروم داشیگی همه ذوق مرگی بکونیم!
توضیح لغات:

۱- همیشه. همواره ۲- مبادا. ۳- غرق شویم. دترن: مردن در آبد. غرق شدن.
۴- زندان. ۵- باید. ۶- بیاوریم. آردن: آوردن. ۷- ببینیم. نظاره کنیم. فندرستن: نظاره کردن. ۸- پیله‌کس: قهرمان. انسان بزرگ. ۹- تماشا کنیم. پیراستن: تماشا کردن. نظاره کردن. ۱۰- افتخار کردن. ۱۱- عقب‌نشینی. به عقب بازگشتن. ۱۲- دریافت کند. هگیتن: دریافت کردن. کسب نمودن. گرفتن. ۱۳- می‌آورد. ۱۴- گفتن.

ادامه یادداشت:

و این نگرش، حرفی برای گفتن می‌آورد. قومی که از تجربه تاریخی خویش استفاده کند، اشتباهات قدیمی خود را تکرار نمی‌کند.

پس نباید این‌طور اندیشید که اکنون، بنشینیم و به زبان فارسی یا انگلیسی، از گذشته گیلگی خود تعریف کنیم. نه! این سنت و گذشته را در موزه نهادن است. ما این را نمی‌خواهیم. ما هویت و تاریخ خود را برای امروز می‌خواهیم. می‌خواهیم که در زمان‌مان جاری باشد. نه اینکه از پشت شیشه تماشایش کنیم و بدان افتخار نماییم و در بی‌چیزی امروز، از داشتن‌های خوب دیروزمان ذوق کنیم!

سوالاتی درباره مسائل زبان شناسی داشتیم که میخواستیم با آقای میرمیران، دبیر پژوهشکده گیلان شناسی دانشگاه گیلان در میان بگذاریم. ایشان نیز قبول کردند تا به صورت کتبی به سوالاتمان پاسخ دهند. بخش اول این «مقاله‌گونه» را در شماره پیشین نی‌ناکی خواندید. در این شماره، دومین بخش آن را به شما تقدیم می‌کنیم.

همانطور که گفته شد، گیلگی جزو گویش های ایرانی است. فرض وجود اقوام بومی، و این فرض که اقوام گیلانی اقوام مهاجر آریایی هستند، معلوم میدارد که این مهاجرت و زندگی در خلا صورت نگرفته است. تقابل و تعامل و داد و ستد و بده بستان فرهنگی، به ویژه زبانی امری اجتناب ناپذیر است. همانطور که گیلگی امروز به دلیل همجواری با اقوام و ملل مختلف در فرایند تاثیر و تاثر نقش دارد. امروزه ما هیچ مدرک و شاهی از زبان های بومی غیر آریایی نداریم. با ظن قریب به یقین می توان گفت، جدای از واژه های مقروض و وام گرفته از ملل و اقوام همسایه دیروز و امروز، واژگان گیلگی جز حوزه واژگانی ایرانی است.

و اینکه آیا گیلگی در گذشته رسم الخطی داشته است؟

گیلگی رسم الخط مستقلی ندارد.

حال، برای نگارش گیلگی چه باید بکنیم؟ رسم الخط عربی، آیا توانایی این کار را دارد؟

برای اینکه گویش گیلگی به صورت درست و کامل صورت نوشتاری پیدا کند، بهترین شیوه ثبت و نگارش آن استفاده از الفبای آوانگار است. زیرا اولاً این الفبا بین المللی است و مقبول تقریباً تمامی جوامع بین المللی و زبان شناسان است. دوم آنکه در الفبای آوانگار، هر نشانه ای همیشه و همه جا برای نمایاندن فقط یک آوا به کار میرود. به عبارت دیگر، دارای ارزش های ثابت و مشخصند. وانگهی این الفبا می تواند تمامی آواهای زبان را ثبت کند. حال آنکه دستگاه الفبای موجود دارای نواقص و کمبودهای اساسی است و امروز، این نکته به صورت یک واقعیت عمومی پذیرفته شده است که الفباهای موجود به ویژه فارسی از عهده ضبط تلفظ دقیق زبان ها بر نمی آیند. در گویش گیلگی به ویژه آواهایی وجود دارد که به هیچ وجه نمی توان آن را با رسم الخط فارسی ثبت کرد یا عرضه نمود.

گیلان شناسی تلاش دارد از شیوه مقبول و پذیرفته شده بین المللی استفاده کند و بهره گیری از رسم الخطی غیر از این شیوه نادرست و غیر علمی است.

و در آخرین سوال هم پرسیدیم که زبان تالشی چه نسبتی با گیلگی دارد؟ آیا میتوانیم آن را هم جزو گیلگی به حساب آوریم؟

درست است که تالشی از گروه زبان های کرانه خزر است، اما جز گویش های غیرگیلگی به شمار می آید. در واقع گویش رایج در گستره جغرافیایی گیلان امروز را به طور کلی میتوان به سه بخش تقسیم کرد:

۱- گویش های گیلگی که خود دارای سه گون است:

الف) گونه گیلگی لاهیجان(بیه پیش) در منطقه ای محدود از شمال به دریای خزر، از جنوب به بلندی های سیاهکل، از غرب به آستانه و حسن کیاده تا مرزهای کوجصفهان، از شرق به لنگرود و رودسر که به تدریج به گویش مازندرانی می آمیزد.

(ب) گونه گیلگی رشت(بیه پس)، که در رشت، خمام، بندرانزلی، فومن و شفت به آن سخن می گویند.

(پ) گونه گالشی که گونه ای دیگر از گیلگی است که مردم نواحی کوهستانی شرق گیلان به آن سخن می گویند.

۲- گویش غیر گیلگی که شامل

الف) تالشی که در تالش، دولاب، ماسال و



مرام‌نامه جنگل

به مناسبت یازدهم آذر، سالروز شهادت سردار جنگل، میرزا کوچک جنگلی، تصمیم گرفتیم که سه صفحه از نی‌ناکی را به شرح زندگی وی و نهضت جنگل اختصاص دهیم.

میرزا ره

محمد بُشرا

هی کس نتانه خو سرا-

تی سر بنه،

کی بی سری مرا،

تی سایه، جنگل غنیم زالا

ترکانه،

هسام ده تی دی پخته نام،

گیلان کوهانا، نوخانه امرا پرکانه،

بوخوفتانا دپرکانه.

تی رامته

حلاخلا آزاتی رجه‌یه.



هیچ کس نمی‌تواند سرش را / بر سرت بگذارد (هم‌سر و هم‌تراز تو باشد) / که با بی‌سری بودن / سایه‌ات زهره دشمن جنگل را می‌ترکاند. / حالا هم نام پرآوازه‌ات / با پژواکش، کوه‌های گیلان را می‌لرزاند / او خفتگان را بیدار می‌کند. / راه رفته‌ات / حالا حالاها، رد پای آزادی است.

میرزا ره ئیتا دراز شعر^۱

امیر فخرموسوی

کوهان سر وختی که می^۲ جومه به

وارش واره داران^۳ قد خمه به

می دیل^۴ مین غم^۵ عالم دره

میرزا کوچک خان^۶ مره یاد آره

وختی که پسته پسته^۷ ورف^۸ دگیره^۹

سرما مین گولان^{۱۰} جول دمیره^{۱۱}

وارش^{۱۲} مره تی تنهایی^{۱۳} یاد آره^{۱۴}

میرزا تی غصه مره فریاد آره

جنگل و کوه و دشت تی جای پایه

هرجاکه شم^{۱۵} میرزا تی پاصدایه

دریا تره تی گو^{۱۶} رنگه داره

کوه تی زولفونه قشنگه داره

۱- مثنوی. ۲- مه. ۳- مُشت مُشت. ۴- برف. ۵- در بگیرد. (دگیتن=درگرفتن) ۶- غرق شود. (دردن=در آب مردن) ۷- بارش. باران. ۸- می‌ورد. (آردن=آوردن) ۹- آبی. کیود رنگ. در اینجا به زاغی چشمان میرزا اشاره دارد.

آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در طول زندگانی و حاکمیت اکثریت به واسطه منتخبین ملت - پیشرفت این مقاصد را فرقه «اجتماعیون» به موارد ذیل تعقیب می‌نمایند.

ماده اول: ۱- حکومت عامه و قوای عالیه در دست نمایندگان ملت جمع خواهد شد. ۲- قوا در مقابل منتخبین مسئول بوده و تعیین آنها از مختصات نمایندگان متناوب ملت می‌باشد. ۳- کلیه افراد بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق مدنی به طور مساوی بهره‌مند خواهند بود. ۴- آزادی تامه افراد انسان در استفاده کامل از قوای طبیعی خود. ۵- الغای کلیه شئون و امتیازات.

ماده دوم-حقوق مدنی: ۶- مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض و حریت اقامت و مسافرت. ۷- آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، کار، کلام، تعطیل. ۸- هریک از افراد ملت که به سن شصت‌سالگی برسد از طرف حکومت حقوق تقاعد خواهد گرفت و در مقابل آن ترویج ادبیات و اصلاح اخلاق جماعت را عهده‌دار خواهد بود. ۹- تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی.

ماده سوم-انتخابات: ۱۰- انتخابات باید عمومی و متناسب و مساوی و مستقیم باشد. ۱۱- هریک از افراد ۱۸ ساله حق انتخاب کردن و ۲۴ ساله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا هستند.

ماده چهارم-اقتصاد: ۱۲- منابع ثروت از قبیل خالصجات، رودخانه‌ها، مراتع، جنگل‌ها، دریاها، معادن، طرق و شوارع و کارخانجات جزء علاقه عمومی است. ۱۳- مالکیت اراضی با ملاحظه تامین معیشت عمومی تا حدی تصدیق می‌شود که حاصل آن عاید تولید کننده شود. ۱۴- ممنوع بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه. ۱۵- تبدیل مالیات‌های غیر مستقیم به مستقیم تدریجاً.

ماده پنجم-معارف، روحانیت، اوقاف: ۱۶- تعلیمات ابتدایی برای کلیه اطفال مجانی و اجباری است. ۱۷- تحصیلات متوسطه و عالیه برای اطفالیکه استعداد داشته باشند مجانی و حتمی است. تبصره-محصلین در انتخاب هر فنی از فنون آزادند. ۱۸- انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی. ۱۹- دیانت چون از عواطف قلبیه است باید مصون از تعرض باشد. ۲۰- ضبط و اداره کل اوقاف در دست عامه و تخصیص عواید آنها به مصارف عمومی و امور خیریه و صحیه و تاسیس کتابخانه‌های عمومی.

ماده ششم-قضاوت: ۲۱- قضاوت باید سریع، ساده و مجانی باشد. ۲۲- تبدیل تنبیهات به اصول تکدیری. ۲۳- حبس مقصرین به اعمال شاقه باید به مدرسه و دار التربیه اخلاقی تبدیل شود.

ماده هفتم-دفاع: ۲۴- ورزش و مشق نظامی برای مدارس ابتدایی و متوسطه اجباری است. ۲۵- برای تحصیل فنون نظام، مدارس عالیه تاسیس خواهد شد. ۲۶- در مقابل تهاجمات ضداصولی اجتماعی و تجاوزات کشورستانی، دفاع از وظایف عمومی و اجباری است.

ماده هشتم-کار: ۲۷- ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفالی که سنشان به ۱۴ نرسیده‌است. ۲۸- برانداختن اصول بیکاری و مفتخواری به وسیله ایجاد موسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل می‌مایند. ۲۹- ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت حفاظت صحه کارگران. ۳۰- تجدید ساعات کار در شبانه روز تنها به هشت ساعت - استراحت عمومی و اجباری در هفته یک‌روز.

ماده نهم-حفظ‌الصحه: ۳۱- تاسیس دارالعهزه و مریم‌خانه‌های عمومی و مجانی. ۳۲- رعایت نظافت و حفظ‌الصحه در مجامع و منازل و مطبخ‌ها و کارخانجات وغیره. ۳۳- انتشار قوانین صحی در بین عامه. ۳۴- جلوگیری از امراض مسریه و مسکرات-منع استعمال افیون و سایر مواد مخدره.

جنگ جهانی

جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ آغاز شد. با وجود اعلام بی‌طرفی از سوی ایران در جنگ، روس‌ها به فرماندهی ژنرال **باراتوف** وارد ایران شدند. از سوی دیگر، ارتش انگلیس از یک‌طرف و نیروهای عثمانی هم از طرف دیگر با زیرپا گذاشتن حقوق بین‌المللی به خاک ایران پیش می‌راندند و در این میان هستی ایرانیان بود که به تاراج می‌رفت.

روس‌ها کم‌کم به تهران نزدیک می‌شدند. دولت ایران ابتدا نظر به انتقال پایتخت از تهران به اصفهان را داد که متفقین مانع شدند. پس از آن، ناچار دست به مهاجرت از تهران زد. از سوی دیگر، ارتش تزاری روس در گیلان و سایر نقاط کشور دست به تجاوز می‌زد و حقوق و نوامیس مردم بازیچه امپال سربازان روس گردید.

آماده همه چیز، غیر از دفاع

زامداران کشور ایران، آن‌ها که صالح و وجه‌الممله بودند از عهده جلوگیری بر نمی‌آمدند و به مجرد پیش آمدن مشکلات، قهر نموده استعفا می‌دادند و در کاخ‌های مجللشان به انتظار عاقبت کار به تماشا می‌ن نشستند. (سردار جنگل ابراهیم فخرایی) قدرت نظامی کشور هم در کف عده‌ای قرار داشت به نام **بریگاد قزاق همایونی** که زیر نظر افسران روس تعلیم یافته بودند و امنیت کشور نیز در دست افرادی به نام **ژاندارم** بود که تحت نظر افسران سوئدی تربیت شده بودند. افراد بریگاد را ایرانی‌ها تشکیل می‌دادند. مریبان آن‌ها روس بوده و گزارش‌های نظامی و سیاسی خود را به روسیه می‌دادند و حقوق خود را از ایران می‌گرفتند. جالب آنکه در تمام دوران هجوم روس‌ها به ایران، هیچ‌گونه برخوردی میان قزاقان روسی و قزاقان ایرانی (بریگاد) روی نداد!

مذاکره برای مبارزه

پس از انقلاب مشروطیت و پیش از آغاز جنگ جهانی اول، روس‌ها عده زیادی از آزادی‌خواهان گیلک را اعدام یا محبوس و تبعید نمودند. از جمله فردی به نام یونس معروف به **میرزا کوچک** که محکوم به پنج سال تبعید از گیلان شد. میرزا در تهران با مبارزین از جمله اعضای اتحاد اسلام مذاکره نمود. خود وی عضو این سازمان بود. نتیجه مذاکرات این شد که اگر کانون ثابتی علیه هجوم بیگانگان به وجود آید، موجب کاهش فشار خواهد شد. به همین منظور **میرزا کوچک** و **میرزا علی‌خان دیوسالار** داوطلب این کار شدند و مسئولیت

شاخه نظامی اتحاد اسلام را به عهده گرفتند. رفاقت این دو به خاطر سوابق دوران مجاهدتی بود که هر دو در مبارزه با استبداد محمدعلی شاه در آن شرکت داشتند و تجارب جنگی زیادی از آن دوران آموخته بودند. این دو به سوی گیلان و مازندران راه افتادند. نظر دیوسالار این بود که در جنگل‌های مازندران بهتر میتوان دست به مبارزه چریکی زد. زیرا خود اهل کجور بود و آشنا به محل. اما میرزا بیشتر به جنگل‌های گیلان فکر می‌کرد. عاقبت هر یک به منطقه مورد نظر خود رفتند و دست‌به‌کار مقدمات مبارزه شدند. میرزا از طریق تنکابن به رودسر رفت و سپس مخفیانه وارد لاهیجان شد. در این شهر با نخستین متحدان خود آشنا شد: دکتر حشمت‌طالقانی و گائوک آلمانی.

اتحاد اسلام

اتحاد اسلام سازمانی بود که هدفش گرد هم آوردن عموم مسلمانان زیر لوای واحد به منظور مبارزه با استعمار و ایجاد یک وزنه سیاسی جهانی برای دنیای اسلام بود. گفته می‌شد مرکز فعالیتش اسلامبول است و به وسیله چند تن از

چهره گی میرزایه «خان»؟ خان ثونه کوچیکا کونه

پیشوایان دینی به وجود آمده است. مانند «سید جلال‌الدین اسدآبادی» معروف به افغانی و «سید عبدالرحمن کواکبی» ... همچنین «رشید رضا» ... و «شیخ محمد عبده» رییس دانشگاه الزهرا مصر.

گائوک که بود؟

او یک آلمانی ساکن لاهیجان بود که اسم خود را به هوشنگ تغییر داده بود. همانطور که اولین متحد میرزا بود، آخرین نفری هم بود که با وی ماند. در واقع تا آخرین لحظات، در گردنه گیلوان که عمر هر دوی آنها به سر آمد با هم بودند.

کوچک بزرگ

نام: یونس. معروف به: میرزا کوچک. فرزند: میرزا بزرگ. محل تولد: رشت. محله استادسرا. سال تولد: ۱۲۹۸ هجری قمری. تحصیلات: درسین اول عمر را در مدرسه حاجی حسن واقع در صالح‌آباد رشت و مدرسه «جامع» رشت صرف و نحو و تحصیلات دینی آموخت. در تهران به مدرسه محمودیه برای ادامه تحصیلات دینی رفت. اما حوادث انقلاب مسیر فکری وی را عوض نمود و به جای عبا و عمامه و نعلین، تفنگ و فشنگ و نارنجک را انتخاب نمود.

وی مردی خوش‌هیكل و با موهای قهوه‌ای و چشمان آبی بود. فردی مذهبی که هیچ‌گاه نماز خود را ترک نمی‌نمود. در بین دو نماز خود، آیات «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه» و «قل اللهم مالک الملک» و «لاتحسبن الذین قتلوا فی السبیل الله» را زمزمه می‌کرد. همچنین عاشق اشعار فردوسی بود. به‌طوریکه در گوراب‌زرمخ، مرکز تاسیسات نظامی جنگل جلسات منظم شاهنامه‌خوانی گذاشته بود.

جنبش

جنبش جنگل از سال ۱۲۹۴ ه.ش. تا ۱۳۰۰ ه.ش. یعنی حدود هفت‌سال و با سه هدف اخراج نیروهای بیگانه، برقراری امنیت و رفع بی‌عدالتی، مبارزه با خودکامگی و استبداد به طول انجامید. مرحله اول قیام از محرم ۱۳۳۶ (اکتبر ۱۹۱۷) تا رمضان ۱۳۳۸، پس از انقلاب بلشویکی است. مرحله دوم از رمضان ۱۳۳۸ تا محرم ۱۳۴۰ ه.ق. است. در این مرحله سلطنت ملغی شد و نخستین جمهوری شورایی و سوسیالیستی در ایران تاسیس شد. (سوسیالیسم در آن موقع به معنای مارکسیسم یا لنینیسم و یا بلشویسم نبود. سوسیالیسم به معنای عدالت‌خواهی بود و به معنای مذهبی آن مخالف با تکاثر ثروت بود.) دوره سوم نهضت جنگل از سقوط رشت تا شهادت میرزا، در یازده آذرماه ۱۳۰۰ ه.ش. است. (روزنامه شرق. شماره



۳۵۵. به قلم حسن یوسفی اشکوری)

در مرحله دوم، جنگلی‌ها شورای انقلاب را تشکیل دادند. این شورا تشکیل دولت داد و وزارتخانه‌هایی تعیین کرد و عملاً گیلان در ذیل یک دولت کاملاً مستقل از ایران اداره می‌شد. همه‌جای ایران سلطنت بود. ولی در گیلان جمهوری برقرار شده بود. (شرق شماره ۳۵۵. به قلم یوسفی اشکوری)

دو روز پس از ورود جنگلی‌ها به رشت اعلامیه جمهوری موقت گیلان در میان مردم قرائت شد. این اعلامیه مشهور با این عبارت آغاز شده است: «هو الحق. فریاد ملت مظلوم ایران از حلقوم فداییان جنگل گیلان» پس از شرح مختصری از سرگذشت ایران از مشروطیت تا کنون و نیز توضیح مواضع جنگل، در پایان اعلامیه آمده است:

«باز فرصت به دست ستمکشان ایران افتاد. قوه‌ملی جنگل به استظهار کمک و مساعدت عموم نوع‌پروران دنیا و استعانت از اصول حقه سوسیالیسم، داخل در مرحله انقلاب سرخ شد و خود را به نام «جمعیت انقلاب سرخ ایران» معرفی می‌نماید و آماده است که در سایه فداکاری و از خودگذشتگی همه قوایی را که در

ثونی کی، رعیته خونا بخورده بو، «خان» بو!

فهمید که بوده ایم و چه می‌خواستیم و چه کرده ایم ... بلی آقای من، امروز دشمنان ما را دزد و غارتگر خطاب می‌کنند و حال آنکه هیچ قدمی جز در راه آسایش و حفاظت مال و ناموس مردم برنداشته‌ایم. ما این اتهامات را می‌شنویم و حکمیت را به خداوند قادر و حاکم علی‌الاطلاق واگذار می‌کنیم.

سر بی تن

میرزا، معین‌الرعیای و گائوک آخرین بازماندگان جنگل بودند که به سوی جنگل‌های خلخال حرکت می‌کردند. قوای دولت اعلام کرده بود که هریک از جنگلی‌ها که تسلیم شود، مورد عفو قرار می‌گیرد. از سویی جنگلی‌ها راهی جز تسلیم هم نداشتند. چون سازمانی باقی نمانده بود که امیدوی به پناه‌بردن به جایی باشد. بنابراین دسته‌دسته خود را به قوای دولت معرفی می‌کردند. معین‌الرعیای به مسیرهای کوهستانی آشنا بود. اما پس از چندی، به پیشنهاد قوای دولتی که به وی گفته بودند که اگر خود را تسلیم نموده و محل قورخانه جنگل را که تنها او می‌دانست را لو دهد مورد عفو قرار می‌گیرد، جواب مثبت داد و در پایان میرزا و گائوک، این اولین و آخرین یار وی، در گردنه کوهستانی گیلوان و در میان برف‌ها جان سپردند. پس از یافتن جسد آن دو سر میرزا را از تن جدا نموده و تحویل فرماندهی نظامی در رشت دادند. جالب آنکه در جیب میرزا تنها یک سکه نقره یک ریالی و یک مهر سجع یافتند. این تنها دارایی رهبر قیام جنگل بود.

چره گی میرزایه خان؟ خان تونه کوچیکا کونه

ثونی کی رعیته خونا بخورده بو خان بو (شیون فومنی)

XX

گزارشی از مراسم بزرگداشت در خانه میرزا

در روز چهارشنبه، یازدهم آذر ماه، در خانه میرزا، واقع در محله استادسرای شهر رشت، مراسمی از سوی بنیاد بازسازی خانه میرزا برگزار شد که هم گزارشی از عملکرد این بنیاد در جهت بازسازی این خانه باشد و هم بزرگداشتی از این مبارز گیلک.

در این مراسم که بسیاری از بزرگان ادبیات و تحقیق گیلان حضور داشتند، پروفیسور رواسانی و جناب میرابوالقاسمی به بیان سخنرانی در رابطه با نهضت جنگل پرداختند. همچنین موسیقی بی‌کلام و شعرخوانی آقایان مرادبان گروسی و شگری نیز از برنامه‌های این مراسم بود. قرار بود که آقای فارسی هم شعری بخواند که بنا به مشکلی ناچار به ترک مراسم شده و این امر صورت نگرفت.

در این مراسم، نامه نوه ابراهیم فخرایی (نویسنده کتاب سردار جنگل) نیز قرائت شد. ایشان چون نمی‌توانستند در مراسم حضور داشته باشند، اقدام به نگارش این نامه نمودند.

در پایان مراسم جناب عاشورپور، خواننده معروف و قدیمی گیلک برای دقایقی در پشت تریبون قرار گرفتند و صحبت کوتاهی به گیلکی نمودند. این مراسم در ساختمان نیمه‌کاره میرزا که به همت بنیاد تا اینجا رسانده شده است، برگزار گردید.

ایران برای اسارت این قوم و جامعه انسانیت به کار افتاده‌اند در هم بشکنند و اصول عدالت و برادری را نه تنها در ایران، بلکه در جامعه اسلامی توسعه و تعمیم بخشد. مطابق این بیانیه عموم رنجبران و زحمتکشان ایرانی را متوجه می‌سازد که جمعیت انقلاب سرخ ایران نظریاتش را تحت

مواد زیر که در تبعیت از آن به وجه ملزومی وفادار خواهد بود به اطلاع عموم می‌رساند: ۱- جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده، جمهوری را رسماً اعلام می‌نماید. ۲- حکومت موقت جمهوری حفاظت جان و مال عموم اهالی را به عهده می‌گیرد. ۳- هر نوع معاهده و قراردادی که به ضرر ایران قدیم و جدید با هر دولتی شده لغو و باطل می‌شناسد. ۴- حکومت موقت جمهوری همه اقوام بشر را یکی دانسته، تساوی حقوق درباره آنان قائل و حفظ شعائر اسلامی را از فرایض می‌داند. ۱۸ رمضان ۱۳۳۸

پس از مدتی به دلیل بروز اختلاف، جناح کمونیست شورای انقلاب به رهبری احسان‌الله‌خان دست به کودتا زدند و هواداران میرزا را به زندان انداختند. شورای انقلاب منحل شد و شورا و دولت جدیدی تاسیس شد که در آن خود احسان‌الله‌خان نخست‌وزیر شد. کمونیست‌ها به جنگل حمله کردند و جنگ‌هایی بین آن‌ها رخ داد که سرانجام جنگلی‌ها پیروز شدند. پس از این جریان‌ها، ارتش دولت به فرماندهی سرداسپه (رضاخان)، انزلی را تسخیر کرده و کمی بعدتر، در آبان ۱۳۰۰ شهر رشت را نیز تسخیر کردند. جالب این است که وابسته نظامی شوروی هم در میان قوای دولتی بود. احسان‌الله‌خان که سردسته اصلی کمونیست‌های گیلان بود، به شوروی گریخت. میرزا اما به مقاومت خود ادامه داد و به سمت غرب گیلان عقب‌نشینی کرد تا به جنگل‌های خلخال برود.

یک نهضت واقعی

نهضت جنگل یک قیام پارتیزانی صرف نبود. آن‌ها در کنار مسائل نظامی به نیازهای روزمره مردم هم توجه داشتند و کارهای مهمی در جهت سازندگی و آموزش و پرورش در گیلان انجام دادند. راه و پل‌سازی، حفر کانال‌های کشاورزی، احداث مدارس از جمله فعالیت‌های آنان بود. یکی از کارهای ماندنی آنان، حفر کانال حشمت‌رود است که توسط دکتر حشمت حاکم لاهیجان از سوی قوای جنگل انجام شد و به‌نام خود وی نیز معروف گشت. هنوز هم این رود وجود دارد و حفر آن کشاورزی منطقه را نجات داد.

دلیل بلندی ریش و موی جنگلی‌ها

جنگلی‌ها با هم پیمان بسته بودند که تا زمانی که به اهداف خود یعنی آزادی ایران و اخراج بیگانگان نرسیده‌اند، موهای سر و صورت خود را کوتاه نکنند.

روزنامه جنگل

نشریه سنگی حاوی افکار و شرح عملیات جنگلی‌ها که هفته‌ای یک‌بار در کسما منتشر می‌شد. این روزنامه زیر نظر غلامحسین نویدی کسمایی و از شماره دوم به‌بعد تحت مدیریت‌مسئول حسین کسمایی مجاهد دوران مشروطیت اداره می‌شد. در لوگوی نشریه این عبارت به چشم می‌خورد: «این روزنامه فقط نگاهبان حقوق ایرانیان و منورافکار اسلامیان است.» مطالب این نشریه عموماً شرح عملیات و اعتقادات جنگلی‌ها و یا انتقاد از مسائل اتفاق‌افتاده در ایران بود. روزنامه جنگل دو سال بیشتر دوام نیاورد. در سال اول ۳۱ شماره و در سال دوم تنها چهار شماره منتشر شد.

آخرین نامه

آخرین نامه‌ای که میرزا نوشت در تاریخ ۵ عقرب ۱۳۰۰ و خطاب به میرآقاعربانی بود. در بخشی از نامه می‌نویسد: افسوس می‌خورم که مردم ایران مرده‌پرستند و هنوز قدر این جمعیت را نشناخته‌اند. البته بعد از محو ما خواهند

گروه تحریریه نی‌ناکی هر هفته، یکشنبه‌ها از ساعت ۱۲:۳۰ تا ۱۴ و دوشنبه‌ها از ساعت ۱۰ تا ۱۱:۳۰ در کتابخانه گیلان‌شناسی واقع در دانشکده علوم انسانی منتظر مطالب، انتقادات یا سوالات شما هستند.

ادبیات کلاسیک

امیر پازواری (گیلکی تبری - دوره صفویه)

نماشون سر ویشه بیبه خاموش
مست بلبل ناله بیمو مه گوش
نامرد فلک حلقه دکرده مه گوش
ونه بمردن بوردن چهارکس دوش

غروب، بیشه خاموش شده / ناله بلبل مست به گوش من آمد / فلک
نامرد حلقه در گوشم کرد / اهان، باید مرد و بر روی دوش چهار کس
رفت (روی تابوت)

امیر گنه مه چه منصور و دار بو
بُسوته تن و بلم هوا دیا بو
نونه فلک ره هچی اختیار بو
اون که حقه، کرده‌ی دست جبار بو

امیر می‌گوید کارمن چو منصور و دار بوده‌است / تن سوخت و شراره
عشق در هوا نمایان شد / فلک نباید هیچ اختیاری داشته باشد / آن که
حق است، دستور و عملکرد خداوند جبار است

پیر سید شرفشاه دولایی (گیلکی بیه‌پسی - قرن هشتم)

ایره به عمر نوح و به دانش چو ذنونی
به حکمت لقمان و به مال تو قارونی
به یک اجل فارسکا، کن فیکونی
جه گوش پنبه، وا، افلاطونی

اگر عمر نوح و دانش ذنون داشته باشی / او حکمت لقمان و مال قارون
داشته باشید / به یک اجل که برسد، کن فیکون می‌شود / باید از گوش
پنبه را برگیری حتی اگر افلاطونی

شما نیز دست به قلم شوید و افکار خود را به زبان
مادری خویش، یعنی گیلکی بنویسید و برای ما
بفرستید. گیلکی تنها با یاری همه گیلک‌ها جان
خواهد گرفت. این را هرگز از یاد نبرید!

زبان گیلکی

جواد صادقی

در این سری مقالات سعی می‌کنیم ابتدا به تاریخچه و تقسیم‌بندی گویش‌های
گیلکی بپردازیم و سپس به معرفی شاعران و نویسندگان ادبیات کلاسیک گیلکی
بپردازیم و بدینگونه با زبان مردم چند استان از کشور عزیزمان ایران، آشنا شویم.
تاریخ، نژاد و زبان مناطقی که امروزه عموماً در استان‌های گیلان، مازندران،
گلستان و دامنه جنوبی البرز در سه استان سمنان، تهران و قزوین پراکنده‌اند
چنان به هم پیوند خورده که به سختی می‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد.
در اوستا از **وارنا** (=والانا = گیلانا) نام برده شده است. **پشتخوارگر** نام کشوری
در همسایگی ساسانیان بود که شامل مناطق نامبرده می‌شد.^۱ این پیوند تا دوره
قاجاریه هم بود. به گونه‌ای که ایالت **دارالمرز** یا **گیلان** نام این سرزمین بود.^۲

از نظر علم زبان‌شناسی مردم این نواحی (گیلان، مازندران، غرب گلستان و
دامنه جنوبی البرز یعنی طالقان و الموت و...) به یک زبان با ده‌ها گویش و لهجه
سخن می‌گویند که به آن **گیلکی** گفته می‌شود.^۳ به عبارت دیگر مازندانی‌ها و
گیلانی‌ها قومی واحد با نام **گیلکاند**، با تنوع فراوان گویشی.^۴ تقریباً همه ادبیات
قدیمی و کلاسیک که از مازندران به جا مانده نیز در آن به این مسئله اشاره شده
که به گیلکی سروده شده است. که معروف‌ترین آن‌ها دیوان **امیرپازواری** شاعر
بزرگ مازندرانی است که آهنگ‌های امیری که یادگار اوست زباند خاص و عام در
گیلان و مازندران است. در منابع مکتوب دیگر نیز به این مسئله اشاره شده^۵ و
امروزه نیز روستاییان مازندرانی زبان خود را **گیلکی** (گیلکی) می‌دانند.^۶

زبان‌شناسان در مورد تقسیم‌بندی این گویش‌ها اختلاف نظر دارند. اما نظر
صحیح‌تر و عمومی‌تر این است که زبان گیلکی به شش گویش زیر تقسیم می‌شود:
۱- **گیلکی مازندرانی شرقی**: ساری، نکله، بهشهر، بندر گز، قائم‌شهر و سوادکوه
...

۲- **گیلکی مازندرانی غربی (تبری)**: آمل و بابل و نور و نوشهر و... که دارای
بیشترین ادبیات مکتوب است.

۳- **گیلکی تنکابنی**: کلاردشت، تنکابن، رامسر، چابکسر و عباس‌آباد و... که حد
واسط بین گیلان و مازندران است و بخشی که در مازندران قرار دارد قبلاً جزو
استان گیلان بود.

۴- **گیلکی گالشی**: لهجه کوه‌نشینان تمام مازندران و کوه‌نشینان شرق گیلان که
دارای بیشترین تنوع است و به انواع مختلف لهجه‌ها از جمله گالشی گیلانی،
مازندرانی، طالقانی، رودباری-الموتی، اشکوری و... تقسیم می‌شود.

۵- **گیلکی بیه‌پسی** (شرق سپید رود): لاهیجان، آستانه، لنگرود، رودسر

۶- **گیلکی بیه‌پسی** (غرب سپیدرود): رشت، انزلی، فومن، رضوان‌شهر، خمام و...^۸
ادامه دارد

۱- جهانگیر سرتیپ‌پور، نام‌ها و نامداران گیلان، مقدمه، ۱۳۷۰

۲- محمود پاینده لنگرودی، خونینه‌های تاریخ دارالمرز، مقدمه

۳- دکتر بهمن سرکاراتی: اهمیت گویشها و لهجه‌های ایانی - اطلاعات شماره ۲۲۱۴۴ -
دکتر ایران کلباسی: گویش کلاردشت و رودبارک. ص ۱۵ - دکتر پیدان: نمره: تحلیل
ساختاری فعل در گویش گیلکی کلاردشت. ص ۱۶۹

۴- دکتر ایران کلباسی، گویش کلاردشت و رودبارک.

ص ۲۰

۵- دیوان امیر پازواری

۶- دکتر صادق کیا، واژه‌نامه طبری. ص ۹

۷- م.پ. جکتاجی، یادنامه امیرپازواری

۸- دکتر ایران کلباسی، گویش کلاردشت و رودبارک،

مقدمه - م.پ. جکتاجی، زبان گیلکی و لهجه‌های

مختلف آن، دامون، سال اول، شماره ۹



داستان کوتاه:

هیگس ناستی، هیزار ساله پیره مرد، خوابِ حوریِ غلمانا، دئن دره! من و تو چی خیالا دریم، کی خدا دره!؟
(۱) از یک ضرب المثل گیلکی

گورخانه بترکست. نیوارکی، پوچ مورغانه بو، ئی چیکا بیگیت. پیره مرداک دس، نبو.

رشت - آذر ماه ۱۳۸۳

نوشوم (ušum): بلدرچین - شلان قوزه
(šālānquz6) : فوزک شلوار -
بؤرسته (bor,sas6) : پاره شده -
فاندرستی (fāndarasti) : نگاه می
کرد - بوجور (bojor) : بالا -
فالاسکابوسته (fālaskabost6) :
هموار زمین شده - تاودا (tāvādā) :

انداخت - فارسانه (fārasān6) : برساند - جوغدازه (joqdāze) : در خود
فرو رفته - جان کنش (jānkanaš) : تلاش بیهوده - جرگه (jarg6):
دسته - کرا خدا دبوو (karāxandādubo) : داشت خنده می کرد -
چوکاچوک (čukāčuk) : برابر - کلاچ (kalāč) : کلاغ - دال (dāl) :
مات و حیران - کشه (kaš6) : آغوش / گوشه - دوارستی (davārsti)
: می گذشت - گاگودار (gāgudār) : هرازگاه - دیمه (dim6) : گوشه -
گیله کودوخ (gil6,kudox) : کلوخه - سرسوم (sarsum) : واژگون -
گورخانه (gorxān6) : رعد و برق - سیتی (siti) : سار - لچته (lačč6)
: ستیغ - نوبرئن (nobaren) : نوبرانه ها - واپخته (vāpext6) :
پیچیده

اصطلاحات و ضرب المثل های گیلکی

گرداوری: رحمت وهابی

پيله شکم کوجی شکمه گه تی قوربان.

Pile shekam kooji shekama ge ti ghoorban .

ترجمه: شکم گنده به شکم کوچیکه می گه قریونت برم
نمونه فارسی: دیگ به دیگ میگه روت سیاه

همه کسه ره باز ویریزه، امره کوره قوقو.

Hame kase re baaz virize amere koore ghoo ghoo

ترجمه: برای همگان باز به هوا می پرد برای ما جغد کور
کنایه از بدشانسی

هم جه عراقه خورما دکفته، هم جه گیلانه تورشه کونوس.

Ham je araaghe khoorma dakafte ham je gilane toorshe
koonoos

ترجمه: هم از خرماي عراق افتاد و هم از
ازگیل ترش گیلان
نمونه فارسی: از آنجا مانده و از این جا رانده

منبع: واژه نامه گویش گیلکی - احمد مرعشی



نی ناکی

گازو، بمرده بو،

مردوم گوفتیدی: خندا دره (۱)

علی اکبر مرادیان گروسی

آدام کی پیرا به، تومان بند بورسته مانه!
هرچی ئونا، توشکه بزنی، چوکاچوک نایه.
تازه ئو توشکه، شلان قوزه دورون، گیر کونه.
نه بوجور شه نه بیجیر آیه.
چی واکودن؟ می دس و تی دس نیه.
پیری یه هیزار تا عیب.
آمایم، آمی پئر و مار آمر، هه جوری رفتار
بکودیم کی هه رفتار، جه نوبرئن، دئن دریم. دنیا تلافی خانه یه. هر
چی بکاشتی، اونا واستی بی چینی. ردخور ناره!
پیره مرد، خو عصایا به دسا گیفته، خواستی رادکفه کی بی نیش.
هر چی زور بزه کی ویریزه، نتانستی. خو را فاکش فاکشا، فارسانه
دیوار کش، رو به آفتاب، عصایا چنگاکوده، خو سرا، لم بدا به ئو،
کونوس چوماق، به فنکرا شو!
تو نگو، واخواباشو! گفتی، هیزار ساله خو پارپاره لحاف دورون
خوفته. کرامتانا، آسمان دورون ئیشماردن دره!

هرکی جه ئونه ور، ردابوستی کج کجا، ئیتا نیگا تاودایی، دوارستی.
ئونم سنگ دانه مانستان کی ئیتا دیمه کفته بی، ئو گوشه، خوره
جوغدازه، فالاسکابوسته، رادوارانا، فاندرستی. عصایا کشا کیفته.
واخواباشو. چوم واکوده؟

روز، خو، کنشا بوکوده خسته! کلیدا فادا بو، شب کشیکا، واپخت!
پیره مردای، کی سایه دورون اویرا بوسته بو، به چوم نامویی!
ئیتائیتا ستاره، سرسوم بوشوید. کله معلقا بوستید، دکفتید
سیاچاله دورون!
کلاچلان، آفتابا کی خواستی، کویانه لچه، تیغه به کسه، به تارتار
بی گیفتید!

جه دورشران، نوغان داران، ورزایا پیش دگاده، کراشون دی بید
بجارسران تا زمستان گیله کودوخا، نرماکونید.
گاگوداری، ئوشومه ناله به گوش آمویی. روز سیاسی چادرا،
واپخته بو، بولند کویان پوشت و...

ئو دیوار کش ئو پیره مردای، عصایا به کشا گیفته، کرا خدا دبوو!
رادواران دالابو، ئونا، فاندرستید. خوشان رایا گیفتید، شوید.
خندستن، پیره مردایه دس نبو، پوچ مورغانه بو، بشکفته! ئونی بو،
ئی چکا بی گیفته. هر کی جه ئونه ور، دوارستی خو لبانا گاز گیفتی.
چی واکودن؟! پیری یه هیزار تا عیب.

ئی جرگه یم گفتم: خوشا بحالش، کی تانه خنده بوکونه! آدمی
کی پیرابه، انی تومان بند، ئورسغه! هر چی یم بور سفتا، توشکه
بزنه، چوکاچوک نایه، اما...

سرگذشت قوم ما

امین حسن پور

منبع: کتاب گیلان

گیل ها در اوایل سده ششم پیش از میلاد نیز به استقلال زندگی میگردند. آن ها طبق تقاضای کورش، هنگام محاصره بابل لشکری مرکب از بیست هزار پیاده و چهارهزار سوار به یاری او فرستادند. در دوره سلطنت جانشینان کورش یعنی کمبوجیه، داریوش، خشایارشا، داریوش دوم و دیگران گیلان آزادی خود را حفظ کرده بود و در هیچ یک از اسناد تاریخی موردی که بتواند بر آن ها مهر اطاعت و فرمان برداری بزند وجود ندارد.

در حمله اسکندر به ایران، کادوسیان به صورت قوایی نیرومند به یاری جنگجویان ایران شتافتند. اما متاسفانه، سپاه ایران شکست خورد و ایران به اشغال بیگانه درآمد.

در حمله اسکندر به ایران، کادوسیان به صورت قوایی نیرومند به یاری جنگجویان ایران شتافتند. اما متاسفانه، سپاه ایران شکست خورد و ایران به اشغال بیگانه درآمد.

ایران مدت زمانی زیر فرمان سلوکیان یعنی جانشینان اسکندرمقدونی بود. سلوکیان با آنکه بر تمامی قلمرو پادشاهی هخامنشیان حکمفرمایی نداشتند، سرزمین های ایران را به ۷۲ ساتراپی تقسیم کردند و برای هر ساتراپی حکمرانی تعیین نمودند که ساتراپ نامیده میشد. ولی روشن نیست که گیلان یکی از این ساتراپی ها بود یا نه. اما به هر حال گیلانیان بعد از اسکندر جانشینان وی را از گیلان بیرون راندند.

در عهد اشکانیان در قلمرو سلطنت ایران دوتنوع ایالت وجود داشت. یکی ایالاتی که اطاعت از سلاطین داخلی داشتند و از شاهنشاهان اشکانی اسما تبعیت می کردند. دیگر ایالاتی که مستقیماً تابع حکومت مرکزی شاهنشاه اشک بودند و برای هریک از آنها از طرف شاهنشاهان اشکانی فرمانروا معین می گردید. عده اینگونه ایالات تابعه ۱۸ ایالت بود.

تردید نمی توان داشت که گیلان جزو ایالاتی بوده که از پادشاهان داخلی خود پیروی می کرده و تابع حکومت مرکزی شاهنشاه اشک نبوده است. ادامه دارد...

خودمانی گب

می همره ونگ بز، ۱۶ آذر هنده فرسه

مهران مستوفی



ثیتا جه روحانی کی همیشک آمی یاد دیرین جاودانه بمانسه، خاطره مبارزه دائمی آ مرز و بوم دانشجویان، استبداد داخلی و اجنبی مزدوران همره ئیسه کی سال ۱۳۳۲ کودتا پسی، اجنبی پیله تری، امی مملکت دیرین، خون مره جواب بدا بوبو.

چند نفر دانشجو، آمی مانستان، خوشان وطن عشق همره، دیوان جولو بیسیابیدی و خوشان مملکت عزت جه دفاع بکودیدی.

ئوشان سرخ خون، همیشک تاریخ، ثیتا و لگ جه امی فیکر دفتره باطراوت بکوده. آ فداکاری همره، امی مملکت تاسیانی جه بیرین بامو. و خائن آرناموس بوشو.

اجنبی هنوزم آمره ویل نکوده. آ ماجرا هنوزم تومام نوبو.

درباره داناعلی

رحمت وهابی

بقعه آقا داناعلی در کوی چمارسرای رشت و در فاصله چند قدمی پل چمارسرا و در وسط منتهی الیه خیابان طالقانی (بیستون) قرار گرفته است. در بقعه مرد عارف مقدسی موسوم به **داناعلی سیاه اصطلخی** مدفون است که از قرار شایع، وی از رعایای سیاه اصطلخ (روستایی در حومه رشت) بوده و بی آنکه احدی از رازش آگاه باشد، **طی الارض** می کرده. یعنی نمازهای خود را در مکه می خوانده. درباره مقام عرفانی این مرد وارسته داستان جالبی در افواه است که ارزش بیان نمودن را دارد. یک حاجی گیلانی که به مکه معظمه مشرف شده بود، در ولایت غربت بی پول می شود و شدت تنگدستی به حدی می رسد که شبها را در حرم به روز می رساند. این وضعیت ادامه می یابد تا اینکه شبی شخصی نورانی به خواب حاجی گیلانی می رود و به وی می گوید که از رازش آگاهی دارد و فقط کافی است که فردا در حرم به فلان شخص مراجعه کند تا گره کارش گشوده شود. حاجی فردا شخص مورد نظر را در خیل نمازگزاران می یابد. اما چون سر و وضع او را از خود مفلوک تر می یابد بد به دل می آورد و از رفتن بسوی او امتناع می ورزد. اما خواب او بار دیگر تکرار می شود و این بار حاجی گیلانی دل به دریا زده و به خدمت شخص مورد نظر (آقاداتاعلی) می رود و موقوف را تعریف می کند. آقا داناعلی می گوید: «سما و طاعتا، امر مولا را اطاعت خواهم کرد.» آنگاه از حاجی گیلانی می خواهد که خورجین سفرش را بردارد و پنجه پاهایش را روی پاهای او بگذارد و چشم هایش را ببندد و سه بار صلوات بفرستد. حاجی همین کار را می کند و بعد از سومین صلوات تا چشم باز می کند خود را در مقابل در خانه اش در رشت می یابد. این واقعه ارادت حاجی گیلانی را به آقاداتاعلی دوچندان می کند. آن ها با یکدیگر قرار ملاقات مجدد می گذارند. روز موعود حاجی گیلانی به سیاه اصطلخ می رود و با صحنه ای عجیب روبرو می شود. او مشاهده می کند که فراشان دولتی آقاداتاعلی را فلک کرده و چوب می زنند. حاجی از اسائه ادب به مراد خود چنان بی تاب می شود که جلو رفته و اسرار کرامات آقاداتاعلی را فاش می سازد. داناعلی سه روز بعد از افشای رازش فوت می کند و او را میان جنگل های اطراف رشت به خاک سپرده و برای او بقعه و بارگاه می سازند. بر اساس شایعه های بعد از فوت آقا داناعلی، حاجی گیلانی هم خیلی زنده نمی ماند و بنا به وصیتش بعد از مرگ وی او را زیر پای آقاداتاعلی دفن می کنند. از اینرو زائران بعد از خواندن زیارت نامه فاتحه های هم نثار روح حاجی گیلانی می کنند. جنگل مذکور با گذشت زمان کم کم آباد و به یکی از محله های پرجمعیت رشت تبدیل می شود. احترام، ارادت و اعتقاد مردم بعدها باعث شد که هنگام احداث خیابان طالقانی (بیستون) در حالی که بنای بقعه در مسیر تخریب قرار گرفته بود اعتراض عمومی صورت گیرد و مردم مانع از تخریب بقعه و بارگاه شوند. بقعه داناعلی در سطح شهر رشت بیشترین مداخل و نذورات را دارد. ساختمان بقعه کوچک و از آهن و آجر است و با سنگ مرمر و کاشی های مکتوب و منقوش تزیین یافته است. گنبد کاشی کاری شده آن دارای طرح کلاه درویشی است و به تقلید از گنبد شیخانه ور لاهیجان ساخته شده است.

نی ناکي

به زبان های گیلکی و فارسی

شمارگان: ۳۰۰ عدد

مدیرمسئول: سارا غلامی

سردبیر: امین حسن پور

گروه تحریریه:

جواد صادقی، بهنام پوررجبزاده، مهران مستوفی، رحمت وهابی

Ninaki_mg@yahoo.com